

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاهم، دوره جدید، سال ششم
شماره سوم (پیاپی ۲۳)، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۲۸-۱۰۹

بررسی نقش و عملکرد منوچهر اقبال بر صادرات نفت (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش/۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ م)

شهاب شهیدانی *

سعید حیدری **

چکیده

بی‌تردید نفت از جمله منابع مهم درآمدهای اقتصادی ایران است که گاه سهم بسزایی، در روند توسعه و رشد و گاه ممانعت از آن، در جامعه ایرانی ایفا کرده است. در دوران پهلوی اول و دوم، عملکرد وزیران نفت و اتخاذ تصمیمات درست یا نادرست آنان در زمینه صنعت عظیم نفت، با فراز و فرودهایی همراه شد؛ اما روند طی شده در سازمان مدیریتی صنعت نفت، از تمامی جهات، عمق وابستگی رجال سیاسی و صاحبان قدرت را نشان می‌دهد که به نوعی، بقای حکومت پهلوی را تضمین می‌کردند. تحولات تاریخی صنعت نفت، در عصر پهلوی دوم، هنوز نیازمند بررسی دقیق و موشکافانه‌ای است و این مهم، با توجه به صادرات منوچهر اقبال در دوره‌ای حساس، چندان تحلیل و بررسی نشده است. حضور منوچهر اقبال و انتصاب او بر ریاست شرکت ملی نفت ایران، به مدت چهارده سال، باعث به وجود آمدن رقابت‌های شدید داخلی و شکاف میان گروه‌های سیاسی و طبقات اجتماعی داخل کشور شد؛ این حضور همچنین، رشد قارچ‌گونه شرکت‌ها و کمپانی‌های نفتی دولت‌های اروپایی را به منظور سیطره بر این منابع به دنبال داشت. این مقاله درصدد است که به چگونگی حضور و عملکرد منوچهر اقبال، بر ریاست صنعت نفت ایران بپردازد؛ سپس روابط دو سویه اقبال را با رجال سیاسی، در عرصه تصمیم‌گیری نفتی بررسی کند. در ادامه، به عواملی که موجب تشدید مدیریت بحران اقبال در صنعت نفت و همچنین، انعقاد قراردادهای نفتی وی با دول غربی نظیر امریکا، ایتالیا، فرانسه و... شد، اشاره می‌کند.

واژه‌های کلیدی

نفت، منوچهر اقبال، پهلوی دوم، قراردادهای نفتی.

* استادیار تاریخ، دانشگاه لرستان Shahidani.sh@lu.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی saee.ikiu2014@yahoo.com

مقدمه

صحبت درباره اینکه نفت تا چه حد تحولات معاصر ایران را تحت الشعاع خود قرار داد و بر روند تسریع فاصله طبقاتی و جنبش‌های اجتماعی، به خصوص انقلاب اسلامی، چه تاثیری گذاشت تازه‌ای نخواهد بود. در این مجال، بحث درباره نحوه مدیریت و عملکرد مدیران اجرایی شرکت نفت، از اهمیت وافری برخوردار است. باید گفت که تجارب تاریخی گواه آن است که مدیریت نفت و درآمدهای حاصل از آن، همواره دو روی یک سکه بوده است. چنان‌که اگر با برنامه‌ریزی درست و دقیق، بر مبنای امکانات و توان و نیازهای واقعی جامعه، درآمدهای نفتی مدیریت شود، می‌توان از آن به عنوان امتیازی، در رشد و توسعه‌یافتگی کشور استفاده کرد؛ از سوی دیگر، ناآگاهی و نداشتن شناخت به این ثروت عظیم و چگونگی استفاده از آن برای کوتاه‌مدت و بلندمدت و همچنین، دخالت‌های ناسنجیده سیاستمداران و مدیریت غلط می‌تواند ضربه مهلکی بر جامعه ایران وارد کند. سقوط دولت مصدق پس از ملی‌شدن صنعت نفت و شکل‌گیری انحصاری کنسرسیوم‌های چندملیتی در اکتبر ۱۹۵۴/مهر ۱۳۳۳، به موازات افزایش یا کاهش درآمدهای نفتی، تأثیرات کاملاً نامطلوبی در حوزه‌های مختلف کشور برجای گذاشت. لذا تحکیم وابستگی سیاسی، به مراکز قدرت اقتصادی و مالی برتر، باتوجه به درآمدهای نفتی و تلاش پهلوی‌ها برای ایجاد نوعی استبداد شرقی در طول این سال‌ها، به‌نوعی تضمین‌کننده دوام و بقای سلطنت آنان، از طریق قدرت نفت بوده است. با نظر به این‌گونه مسائل، شرکت ملی نفت ایران که همواره در رأس آن، یکی از وفادارترین اشخاص به حکومت پهلوی قرار می‌گرفت در این دوره، به منوچهر اقبال سپرده شد. سؤال محوری این پژوهش آن است که مدیریت و عملکرد منوچهر اقبال، بر صنعت نفت ایران در فاصله زمانی ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ش/۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷م،

چگونه بود و چه عواملی بر نحوه این مدیریت تاثیر می‌نهاد؟ در پاسخ باید گفت نخست آنکه بازیگران نفتی خود، در چنبره‌ای از فساد اداری و استبداد پهلوی بودند و فرایند رسیدن آن‌ها به مدیریت، در این راستا بود؛ دوم آنکه با وجود برخی نکات درخور توجه و گشادگی دست مدیریت نفتی منوچهر اقبال، برای برخی برنامه‌ها و قراردادهای نفتی مناسب، همواره رقابت و حسادت و حساسیت‌های متعددی، در زیر چتر استبداد داخلی وجود داشت؛ لذا مدیران نفتی و از جمله منوچهر اقبال، گذشته از اراده شاه، بخش مهمی از توانایی‌های خود را مصروف جدال و رقابت با دشمنان مدیریتی خود، در حوزه‌های وابسته به نفت و اقتصاد ایران می‌کردند. افزون بر این، آشنانبودن اقبال با صنعت بزرگ نفت و همچنین، وابستگی و وفاداری زایدالوصف وی به شاه و رژیم پهلوی و همسویی وی با خواسته‌های سیاسی شاه از درآمدهای نفتی، باعث بروز تعارضات فراوانی در اقتصاد و صنعت در حال رشد ایران شد. این امر با حلقه ناکارآمد کارشناسان و مدیران سیاسی و نفتی حکومت وقت تکمیل شد. اگر بر این عوامل، تحرکات خارجی و نقش دول استعماری اضافه شود، آنگاه خواهیم دانست که مدیریت مهم‌ترین درآمد اقتصادی در تاریخ معاصر ایران، تا چه حد دشوار و پیچیده بوده و شکست در این امر، تا چه اندازه تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر را رقم زده است. طبق بررسی‌های به‌عمل آمده، با وجود اهمیت موضوع نفت، پژوهشگران به نحوه و روند مدیریت آن کمتر توجه کرده‌اند؛ از این‌رو، کتاب جامع و مستقل یا مقاله‌ای با ابعاد علمی پژوهشی، با عنوان مدنظر وجود ندارد. در برخی کتاب‌های تاریخ معاصر، به صورت جسته‌وگریخته و به روش توصیفی تحلیلی، به این موضوع اشاره شده است؛ نظیر روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) تألیف علیرضا ازغندی، افسانه اقبال؛ زندگانی سیاسی دکتر منوچهر اقبال تألیف راسخی لنگرودی و

۱۹۶۲م، با شنیدن این خبر به کشور بازگشت. پس از استعفای دکتر امینی، تبلیغات شدیدی که علیه اقبال به عمل می‌آمد، متوقف شد و بار دیگر، ذکر خدمات دوران زمامداری او در مطبوعات و محافل مختلف تهران مطرح شد. در این فاصله زمانی، در محافل داخلی شایعات متعددی مبنی بر اینکه اقبال بعد از ورود به تهران، بر چه پُست و سِمَتی خواهد رسید وجود داشت. در این راستا، احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی دیدگاه‌ها و نظریات خود را مطرح می‌کردند و به تجزیه و تحلیل آن می‌پرداختند. عده‌ای بر این باور بودند که اقبال بعد از عزیمت به تهران، به سِمَت وزیردربار منصوب خواهد شد و غرض از بازگشت وی به ایران، آن است که مَهره‌های مخالف امینی تقویت شوند و اجازه ندهند مجدداً امینی وارد فعالیت‌های سیاسی شود (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۲۰). همچنین شایع شد که اقبال پس از بازگشت از اروپا، به جای سیدجمال‌الدین تهرانی، پُست نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استانداری خراسان را عهده‌دار خواهد شد (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۶). نفوذ خاندان وی در منطقه خراسان و همچنین شهر کاشمر، به عنوان زادگاه اصلی اقبال، علتی بر این شایعات بود. در سال ۱۳۴۰ ش/۱۹۶۱م، مقاله‌ای تحت عنوان «مردی که پاک آمد و پاک رفت» چاپ شد. این مقاله، ضمن تأیید و برشمردن اقدامات مسلحانه اقبال در مدت نخست‌وزیری^۲، به دفاع از شخصیت سیاسی و علمی او می‌پرداخت و به‌گونه‌ای، بازگشت اقبال را نشانه‌ای از تغییر سیاست خارجی ایران می‌دانست. چنان‌که خروج اقبال را از کشور، در زمره حقیقتی تلخ می‌شمرد و به کالبدشکافی و بازخوانی پرونده وی می‌پرداخت (سفری، ۱۳۷۳: ۳۹۴/۲). در سویی دیگر، در محافل آگاه سیاسی و افکار عمومی کشور کسانی بودند که هنوز به عملکرد اقبال به دیده انتقاد و اعتراض می‌نگریستند. آنان همچنان، دوران

افول مشروطیت؛ زندگی‌نامه سیاسی دکتر منوچهر اقبال از مظفر شاهی. باوجوداین، این‌گونه کتاب‌ها و نوشته‌ها تجزیه و تحلیل و نیز ارزیابی دقیق و موشکافانه‌ای از موضوع مدیریت نفت، در بازه زمانی مدنظر را می‌طلبد و قدر مسلم اشارات کلی پژوهش‌های انجام‌شده، نمی‌تواند تکافوی فهم و درک روند تاریخی موضوع را بدهد. روش تحقیق در این پژوهش، عمدتاً تحقیقی پژوهشی و با شیوه استفاده از آرشیوها و منابع و مأخذ کتابخانه‌ای است که نهایتاً بعد از گردآوری اطلاعات کامل و همچنین طبقه‌بندی آنان، به کار تدوین و نوشتن این مقاله پرداخته شده است.

اقبال برمسند ریاست

در دوران نخست‌وزیری امینی، به دنبال افزایش اغتشاشات و ناآرامی‌های سیاسی و تضعیف مستمر نخبگان سیاسی طرفدار انگلستان که به نوعی شامل اقبال نیز می‌شد، نگرانی محمدرضاشاه مضاعف شد. رابطه شاه و امینی، گذشته از منشأ قاجاری و رویه اصلاح‌طلبی امینی و توجه وی به فرمان مشروطیت و به‌ویژه تأکید او بر اینکه شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، از اساس خوب و مناسب نبود. ازین‌رو، شاه در فروردین ۱۳۴۱/آوریل ۱۹۶۲، عجلانه به آمریکا مسافرت و در مدت اقامت خود در آن کشور، با بیشتر شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی ایالات متحده دیدار کرد (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۸۰). شاه در دیدار بسیار صمیمانه‌ای با کندی، به وی قول داد اولویت خواسته‌های خود را از مسائل نظامی، به تأمین نیازهای اقتصادی و اجتماعی ایران تغییر دهد. اولین ثمره سیاسی این سفر شاه در بازگشت به ایران، برکناری کابینه علی امینی در تیرماه همان سال بود. اقبال که در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ش/۱۹۶۱م، در اقامت تبعیدگونه‌ای^۱ در فرانسه، با سِمَت سیاسی نمایندگی دائمی ایران در یونسکو به سر می‌برد، درآبان ۱۳۴۱ ش

۴۱ ماهه دولت اقبال و رویدادهای تلخ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نیز خروج وی از کشور را از خاطره تاریخی خود نزدوده بودند.^۳ اما با توجه به مکانیسم‌های کنترل و سازمان‌های اعمال قدرت در ساختار حکومتی شاه، باید پذیرفت که بازگشت اقبال به کشور، آن‌گونه‌که از محافل سیاسی و افکار عمومی جامعه به گوش می‌رسید به‌هیچ‌وجه غیرمنتظره نبود؛ چراکه برنامه بازگشت و انتصاب وی به ریاست شرکت نفت، مدت‌ها قبل در خارج از کشور و با همکاری و حمایت همه‌جانبه شاه و تلاش اشرف پهلوی و پشتیبانی آمریکایی‌ها طراحی شده بود. همان‌طور که می‌دانیم، بدون حضور و دخالت قدرت‌های بزرگ و تأثیرگذار در معادلات سیاسی بین‌المللی و حتی داخلی، هیچ‌گاه افراد و شخصیت‌های سیاسی وجود خارجی پیدا نمی‌کردند؛ پس منوچهر اقبال نیز از این امر مستثنی نبود. در راستای این سیاست، هنگامی که شاه برای عزیمت به آمریکا، در فرودگاه پاریس توقف کوتاهی کرد، با نطقی کاملاً سیاسی و همه‌جانبه مبنی بر اینکه «به‌زودی ملت ایران چراغ به دست دنبال شما خواهند گشت» (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۲) از اقبال دفاع کرد؛ لذا شاه زمینه ورود اقبال را به کشور فراهم کرد. در ادامه، اشرف پهلوی نیز که نخستین‌بار، اقبال را در اواسط دهه ۱۳۲۰ش/۱۹۴۲م، به عنوان معاون وزیر بهداشتی به کابینه قوام فرستاد (اشرف پهلوی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)، این بار نیز به علت رقابت سیاسی که بین اسدالله علم نخست‌وزیر و اقبال وجود داشت، جانب اقبال را گرفت؛ از آن‌رو که علم می‌خواست یکی از اطرافیان خود را در رأس شرکت ملی نفت به کار گیرد (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۲۹؛ طلوعی، ۱۳۷۴: ۱/۴۳۵).

آمریکایی‌ها نیروی سومی بودند که اقبال در رسیدن به ریاست شرکت نفت، به نوعی خود را وامدار آنان می‌دانست؛ بودند. اقبال در دوران نخست‌وزیری، به

رغم شهرتی که در طرفداری از سیاست انگلیس داشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۱۵) در همراهی با خواسته‌های آمریکاییان نیز، از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کرد. طی سال‌های بعد، روابط وی با محافل آمریکایی به‌حدی گسترش یافت که حتی برخی او را «رئیس سیا در ایران» معرفی کردند (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۳۵/۲). سیاستی که آمریکاییان در قبال ایران و با انتصاب منوچهر اقبال دنبال می‌کردند، تحت‌تأثیر دو عامل مهم بود: نخست آنکه با پایان یافتن جنگ سرد مسلماً در روابط و سیاست خارجی اقمار غرب، از جمله با ایران، تغییراتی به وجود آمد. در ادامه، بروز مسائل جدیدی در سطح جهانی، از جمله تشکیل جنبش عدم‌تعهد در سال ۱۳۴۰ش/۱۹۶۰م و تأسیس سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در همان سال، وضع بین‌المللی را متحول کرد. در صفحه داخلی نیز، پس از پشت‌سرگذاشتن بحران‌های سیاسی اواخر دهه ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲/مه ۱۹۶۳م، ثباتی نسبی فراهم شده بود؛ پس از این تاریخ به بعد، دولت ایران با حمایت بیشتر آمریکا و به‌کاربردن زور، سیطره سیاسی کامل بر کشور را به دست آورد (فردوست، ۱۳۷۱: ۳۳۵/۱)؛ منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۱). دوم اینکه آمریکاییان برای به‌دست‌آوردن امتیاز استخراج نفت از میدان‌های نفتی، موافقت خود را با انتصاب اقبال به مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران اعلام کردند (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۷). در هر حال، با همه حوادثی که در سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ش/۱۹۶۲ و ۱۹۶۳م، در فضای سیاسی کشور روی داد، اقبال در رأس شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. این در حالی بود که طبق ضوابط قانونی، رئیس شرکت ملی نفت را می‌بایست وزیر دارایی وقت معرفی می‌کرد (بهزادی، ۱۳۷۷: ۵۹/۲).

اقبال، چرخ پنجم شرکت

برکناری عبدالله انتظام^۴ با عللی نظیر رسیدگی نکردن به کار زلزله‌زدگان بوئین زهرا (صنعت نفت ایران، ۱۳۵۰: ۳۲) و مخالفت وی با خشونت اعمال‌شده از سوی دولت عَلم، در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲/مه ۱۹۶۳م، توجیه شد (الموتی، ۱۳۶۸: ۱۳۴/۳)؛ پس انتظام نیز، همانند حسین علاء، به‌گونه‌ای در شطرنج سیاسی کشور قربانی شد (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۴۳۳؛ اختریان، ۱۳۷۵: ۵۹) و اقبال با ژستی کاملاً اصلاح‌گرایانه صدرنشینی شرکت نفت را بر عهده گرفت. از جمله اقدامات اصلاحی که در دستور کار اقبال قرار گرفت: کنترل شدید وی بر وضع کارمندان شرکت نفت از لحاظ پُست‌بندی، مقام، حقوق، مزایا و نحوه استخدام آن‌ها از سوی کارگزینی و نیز انتصاب خسرو هدایت^۵ به قائم‌مقامی شرکت بود (ساکما، سند ۱۶-۳۲۲۱-۲ ک؛ سند ۱۱۶-۳۲۲۱ ک). در شرکت نفت، وضع به‌گونه‌ای پیش رفت که اقبال در برنامه کاری خود، دستور داد کارمندانی را که در تهران حضور چشم‌گیری نداشتند و به نوعی در شرکت اضافی بودند، به مناطق جنوب که احتیاج به کارمند بود اعزام کنند (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۴؛ خواندنیها، ۱۳۴۳: ۵). طی چند ماه بعد، اقبال اعلام کرد برای اعمال مدیریت بر شرکت ملی نفت، خواستار اختیارات بیشتری، از دو مجلس شورای ملی و سناست تا طرح‌های سازمانی مدنظر خود را به اجرا درآورد (خواندنیها، ۱۳۴۳: ۴). از این پس، اقبال خود را یک‌تاز میدان نفتی می‌دانست. او در اواخر مردادماه ۱۳۴۳ش/اوت ۱۹۶۴م، اعضای هیئت‌مدیره شرکت ملی نفت را از یازده نفر به پنج نفر کاهش داد و شورای عالی نفت را که از نمایندگان ناظر دو مجلس شورای ملی و سنا، وزارت دارایی، وزارت اقتصاد و دادستان کل تشکیل می‌شد،

حذف کرد؛ سپس به جای آن، هیئت نظارت جدیدی مرکب از چهار نماینده، از دو مجلس شورای ملی و سنا تعیین کرد (خواندنیها، ۱۳۴۳: ۲). این تغییر و تحولات سازمانی، باعث شد دست اقبال در حیطه عمل، ضمن توجه به سلسله مراتب اداری، گشاده شود. اما نمونه‌ای از اقدامات انجام‌شده قوام در این سال‌ها: سفر به کشورهای اروپایی برای مذاکرات مربوط به تولید، صدور، تجارت، خرید و فروش و سایر امورات نفتی؛ از جمله سفر به هندوستان، با هدف همکاری بین دو کشور در حال توسعه (عبده، ۱۳۶۸: ۸۳۱/۲؛ ساکما، سند ۲۲-۱۱-۶۶۷۵ الف)؛ سخنرانی در کنفرانس‌های سالانه شرکت نفت که همه‌ساله در لندن تشکیل می‌شد و ارائه مطالبی دال بر حمایت از منافع ملی ایران (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۳۱۶)؛ اقدامات وی در خصوص سیاست دولت در افزایش قیمت بنزین و کسری درآمد شرکت ملی نفت؛ بازدید از مناطق نفتی جنوب کشور (ساکما، سند ۱۴۵-۶۰۳-۲۶ د). روند روبه‌رشدی که به ظاهر در شرکت نفت اعمال شده بود اقبال را بر آن داشت، صراحتاً به اسدالله عَلم، نخست‌وزیر وقت، اظهار کند از این پس، مشکلی در پیشرفت امور شرکت ملی نفت به وجود نخواهد آمد؛ زیرا اگر تا به حال، لازم بود رئیس شرکت ملی نفت بدانند نخست‌وزیر کیست و چه می‌گوید؛ حال نخست‌وزیر باید بدانند رئیس شرکت ملی نفت کیست و چه می‌خواهد (فخیمی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). باین حال، سیستم مدیریتی و تغییر و تحولاتی که اقبال در کادر هیئت‌مدیره و سایر بخش‌های شرکت نفت انجام داده بود، به‌هیچ‌وجه نتوانست انتظارات مدیران ارشد و کارشناسان فنی و دیگران را برآورده کند؛ زیرا طولی نکشید که چهره و ماهیت چاکرمانبانه وی، در برابر اوامر شاه آشکار شد و نشان داد که برای تبدیل کردن

شرکت ملی نفت، به بنگاه مدنظر شاه، از نهایت ابتکار و شایستگی برخوردار است. چنان‌که اقبال در عمل، آن را به اثبات رسانید. حاشیه امنی که اقبال با مدیریت و نظارت دقیق خود و در راستای اهداف شاه، در صنعت نفت ایجاد کرده بود ضمانتی برای تداوم و بقاء مدیرعاملی وی می‌توانست باشد؛ اما در عمل، اقبال هرگز موفق نشد کارایی لازم را برای انجام مدیریت نفتی پیدا کند. بر همین اساس در این دوره، اقبال کاملاً از تصمیم‌گیری‌ها و مذاکرات نفتی، به‌ویژه کنسرسیوم نفتی، کنار گذاشته شد؛ پس اوضاع به‌گونه‌ای رقم خورد که تقریباً تمام امور و تصمیم‌گیری‌های مهم نفتی را دیگران و به‌ویژه شخص شاه، در پشت پرده انجام می‌دادند (ساکما، سند ۱۰۰-۳۲۶-۱۷۰). در اثر این اقدامات، مدیران شایسته و صاحب صلاحیت نیز یا از حیطة تصمیم‌گیری‌های نفتی دور شدند و در پایین‌ترین درجه اقتصادی شرکت قرار گرفته یا از سمت‌های خود برکنار شدند. این بیانگر آن بود که شاه بدون هراس از مخالفت‌های گسترده در بین طیف‌های سیاسی مختلف و با دامن‌زدن به اختلافات موجود میان رجال سیاسی کشور و همچنین با بهره‌گرفتن از اقبال به عنوان «چرخ پنجم شرکت» بر آن است تمام مذاکرات فی‌مابین شرکت ملی نفت ایران، با شرکت‌ها و کنسرسیوم‌های نفتی را نه به صورت رسمی و قانونی زیر نظر مدیران و کارشناسان شایسته، بلکه مستقیماً زیر نظر خود اداره کند (سفری، ۱۳۷۳: ۲۷۱/۱؛ بهنود، ۱۳۷۴: ۵۳؛ تفضلی، ۱۳۷۳: ۲۶۱).

چراکه در غیر این صورت، وضع سلطه بلامنازع بر اقتصاد نفتی کشور و ثروتی که از این طریق عاید وی شده سلب می‌شد؛ بنابراین، برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، طرح و برنامه‌های نفتی اقبال به علت آشنابودن با شیوه‌های اجرایی و بی‌توجهی به وضعیت

موجود در شرکت ملی نفت و بایسته‌های لازم در سازمان‌دهی یک نیروی فعال اقتصادی و کارشناسی برای پیشبرد اهداف اساسی کشور شکست خورد و وی موفق نشد وضع مطلوب و پذیرفتنی در شرکت نفت فراهم کند.

منوچهر اقبال و بحران مدیریت

۱. تضاد منافع مدیران اجرایی شرکت نفت ایران

در کشور ایران، نفت و مدیریت آن از اهمیت وافری برخوردار بوده است؛ اما در عصر پهلوی دوم، تکامل‌نیافتگی توسعه سیاسی از یک‌سو و تضادهای فراوان میان مدیران و نخبگان اداری کشور از سوی دیگر، مانع از تصمیم‌گیری‌های مستقل و متکی به حفظ منافع ملی و از جمله در امور نفت شد. مدیریت اقبال بر صنعت نفت و تحلیل این مدیریت، نمونه بارزی از روند تحمیلی حاکمیت شاه بر اداره امور کشور، به‌ویژه در نهادهای مهم مالی سیاسی، است. به نظر می‌رسد که باوجود مدیریت صوری اقبال بر شرکت نفت، گذشته از شخص محمد-رضاشاه، نیروها و افراد دیگری در روند مدیریتی کشور تأثیر بسزایی داشتند. این امر منجر به هرج و مرج، در اداره امور نفتی کشور شد؛ پس قطعاً ضمن آنکه بر قراردادهای ظالمانه و چپاول ثروت ملی منتهی شد در درازمدت نیز تأثیر مخربی، در روند توسعه اقتصادی کشور گذاشت. این امر ناشی از رویه حکومتی بود که محمدرضاشاه از سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م به بعد و با خودکامگی تا سال ۱۳۵۷ش/۱۹۷۸م، درپیش گرفت؛ لذا ثبات سیاسی همراه با اعمال فشار و سرکوب واردشده بر جامعه ایران توسط اهرم‌های اجتماعی، به فاصله یک دهه، ایران را به دیکتاتوری سلطتی متکی به قدرت سرکوبگر ارتش و درآمد نفتی تبدیل کرد. این دو منبع توأمان، سلطه وی بر جامعه ایران را تضمین کرد (فوران، ۱۳۸۵: ۴۶۱). با این تفاسیر، شاه که با صدارت اقبال بر شرکت ملی نفت و

قرارداد را با شرکت‌های عامل نفت حل و فصل کند (عالیجانی، ۱۳۳۷: ۲/۲۱۹). در ادامه، طرح‌ها و پیشنهادهای نفتی عَلم^۶ که با اقدامات و رفتارهای شاه و ارتباط وی با دستگاه‌های اجرایی هماهنگی کامل داشت به شکل حاد و بغرنجی، برای ناکارآمدی شرکت ملی نفت به ریاست اقبال اعمال و دنبال شد (بهنود، ۱۳۷۰: ۴۹۹). جریان‌های پیش‌رونده سیاسی و همچنین، بحران ناشی از مسائل مدیریتی کشور باعث شد اقبال در تلاش‌های خود، در تصدی این سِمَت با نیروهای باز-دارنده مواجه شود. نیروهایی که واقعیت و حضور جدی آن‌ها در تحولات انکارناشدنی بود. اقبال آنچنان در بازی قدرت شاه عَلم غرق شده بود که مجال برای اصلاح امور داخلی شرکت و مسائل مربوط به آن، یعنی نفت و اوپک نداشت؛ زیرا وظایف سازمان که عمدتاً می‌بایست طرح‌ها و پروژه‌های نفتی را قبل از اجرا مطالعه می‌کرد، با عملکرد و تصمیم‌گیری‌های تقریباً مستقل عَلم عملاً عقیم می‌ماند. این‌گونه مسائل و اقدامات انجام‌شده، از سوی رجال سیاسی و نیروهای درباری کشور، با توجه به حفظ منافع، خویش می‌توانست روند اجرایی و مدیریتی اقبال را با چالش مواجه کند که ظواهر امر نیز حاکی از آن داشت؛ اما با دقتی که اقبال در شرکت ملی نفت از خود نشان داد حاضر به پذیرش و تحمیل چنین شیوه‌ای، در اداره امور داخلی شرکت نشد. چنان‌که در عمل تا آنجا پیش رفت که در آستانه انتصاب اسدالله عَلم به وزارت دربار، با تلاش مستمر، سعی کرد بار دیگر خود را به شاه نزدیک کند؛ به‌گونه‌ای که برخی گزارش‌ها حاکی از انتصاب اقبال به وزارت دربار، به جای عَلم بود (شاهدی، ۱۳۷۹: ۵۷؛ طلوعی، ۱۳۷۴: ۴۲۵). به‌هرحال، این‌گونه رویارویی به جای آنکه در روند اداره امور نفتی، خروجی و بازخورد مطلوب و مثبتی داشته باشد با رقابت و اختلاف میان اشخاص و مدیران نفتی در شرکت نفت ادامه پیدا کرد. یکی دیگر از این افراد فلاح بود.^۷ وی

سرسپردگی وی خیالش آسوده شده بود، در ادامه سیطره خود را بر این سازمان و معادلات و تصمیم‌گیری‌های نفتی اعمال کرد. بُحران مدیریتی که اقبال در شرکت ملی نفت، به انحای مختلف با آن روبه‌رو شده بود، به‌یکباره سرباز کرد. چنان‌که برون‌رفت از آن به سهولت ممکن نبود. نداشتن شناخت و آگاهی کامل فنی از صنعت نفت، تضاد منافع اقتصادی و سیاسی در بین افراد نزدیک به دربار و همچنین، حضور طولانی مدت اقبال در شرکت عللی بودند که عده‌ای از آن، به عنوان «شیخونی به حق» خود تعبیر می‌کردند و تدریجاً بنای کارشکنی با اقبال را گذاشتند (عاقلی، ۱۳۷۳: ۱۵۹/۱؛ ساکما سند ۲۰-۴۰۸۸۷ ه). اسدالله عَلم و فلاح، مشاور حقوقی شاه در امور نفتی و همچنین، باقر مستوفی که مدت زمانی ریاست پتروشیمی نفت را بر عهده داشت و افراد دیگری به طُرُق مختلف و با چراغ سبز شاه و دربار، به رقابت و مخالفت با اقبال برخاستند. گزارش‌های به‌دست‌آمده حاکی از آن بود که اقبال از مداخله بیجای دیگران در کار نفت و خواسته‌های نامعقول آن‌ها خوشنود نبود. او پیوسته به کارشناسان توصیه می‌کرد طرح‌ها را با نگرش عینی و از دیدگاه صرفه و صلاح شرکت و مملکت بررسی کنند و عیب و ایراد آن‌ها را باز گویند (موحد، ۱۳۷۰: ۲/۹۵۱). باین‌حال، جو مسمومی که فضای داخلی شرکت و سازمان را احاطه کرده بود، عرصه را برای مداخله افرادی نظیر اسدالله علم و دیگران فراهم کرد؛ اما در مجموعه امور ریز و کلان حکومت، شاه آخرین تصمیم‌گیرنده بود؛ لذا تمامی مدیران و کارگزاران و رجال درجه اول، با سیاست‌های شاه هماهنگی کامل داشتند. حضور شرکت‌های عضو کنسرسیوم در ایران و مذاکرات فی‌مابین شاه با آنان که با اهدافی، در جهت افزایش عایدات نفتی صورت می‌گرفت عملاً اقبال را از مذاکرات دور نگه می‌داشت. شاه پس از انعقاد قراردادهای جدید، اختیارات لازم را به عَلم داد تا او چگونگی اجرای

۶۳۲). این بدان معناست که اقبال در روند اداری و مدیریتی شرکت ملی نفت، تا بدانجا پیش رفت که به طریق نامعقولی، تمامی مدیران و کارشناسان و مهندسان شایسته، از دوران ریاست عبدالله انتظام به بعد را از سمت‌هایشان برکنار کرد؛ سپس دوستان و طرفداران خود را نظیر خسرو هدایت، قائم‌مقام شرکت نفت و امثال او را جایگزین آن‌ها کرد. او با این روش، به شکلی استقلال نسبی موجود در شرکت ملی نفت دوران انتظام را از میان برداشت و در ادامه این تضاد منافع، سایر بخش‌های شرکت از جمله صنایع پتروشیمی به مدیریت مستوفی را نیز دربرگرفت.

۲. موضع‌گیری‌های سیاسی

چنان‌که اشاره شد با تمام مخالفت‌ها و هرج‌ومرج‌های ناشی از ناهماهنگی، بین مدیران ارشد در شرکت ملی نفت که باعث ایجاد آشفتگی در عرصه تصمیم‌گیری‌های نفتی و اجرایی برای اقبال شد، به‌واقع تغییری در پُست مدیریتی و سازمانی وی ایجاد نکرد. طی سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴/ش ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵م، اوضاع به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد. بررسی اوضاع سیاسی اقتصادی این دوره، حکایت از آن دارد که در اقبال نوعی احساس تحقیرشدگی و آزرده‌گی، در دوران سلطه نخبگان آمریکایی، از دولت منصور تا پایان زندگی او در آبان ۱۳۵۶ش/نوامبر ۱۹۷۷م، وجود داشت (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۱۳؛ طلوعی، ۱۳۷۴: ۴۲۵). باید گفت وجود سیستم بسیار پیچیده اداری، در کنار وابستگی هرچه بیشتر شخصیت‌ها و رجال سیاسی و همچنین کنترل و هدایت آنان از سوی شاه و نیز، تقابل قدرتی که در دستگاه حکومت وقت به شکلی کاملاً نامتعارف رخنه کرده بود، از حیث

معاون اقبال محسوب می‌شد؛ اما عملاً امور صنعت و فروش آن را با نظر مستقیم شاه به‌عهده گرفته بود. چنان‌که سهمی از کمیسیون این معاملات را دریافت می‌کرد (تفضلی، ۱۳۸۱: ۳۸۱). به‌گفته‌ای، به همین علت با آنکه اتاق هر دو نفر در مجاورت یکدیگر بود، روابط و همکاری دوستانه‌ای بین آن دو نبود (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۳۲۴؛ راجی، ۱۳۷۲: ۱۴۵؛ تفضلی، ۱۳۷۳: ۲۶۱؛ عَلم، ۱۳۷۷: ۱۵۲/۲). باقر مستوفی نیز، در مقام رئیس پتروشیمی، تا آنجا پیش رفت که خواهان جدایی پتروشیمی، به عنوان سازمانی مستقل از صنعت نفت شد. گفته می‌شد مستوفی خود مستقیماً یا از طریق فردوست، مسائل مربوط به پتروشیمی را با شاه حل و فصل می‌کرد و این برخلاف میل و رویه اقبال بود. اقبال همواره درصدد بود این سازمان را تحت مدیریت مستقیم خود درآورد؛ اما مستوفی استدلال اقبال را قبول نمی‌کرد و معتقد بود پتروشیمی سازمانی مستقل است (فردوست، ۱۳۷۱: ۲۵۰/۱). علی‌القاعده این‌گونه اختلافات و کشمکش‌های سیاسی، در نهایت تأثیر منفی خود را بر روند مدیریتی شرکت نفت در این دوره گذاشت. چنان‌که اعتراض‌ها و انتقادهای این اشخاص، یعنی مدیران و کارمندان، به عملکرد اقبال بر شرکت نفت هرچند با نیاتی اصلاح‌گرایانه صورت گرفته باشد، نتیجه‌ای درخور تأمل عاید این سازمان نکرد. در مقابل، زمینه برای نفوذ هرچه بیشتر شاه، بر تأسیسات نفتی و درآمدهای حاصل از آن فراهم شد و موجبات فساد اقتصادی پرده‌پرده‌ای را به بار آورد (ساکما، سند ۴۵۱۳-۳-۹۱-۸۶ ش). نکته دیگر آنکه غیرعقلایی بودن سیاست نفتی در این دوره و رقابت‌های سیاسی و تضاد منافع در میان نخبگان حاکم، باعث وابستگی هرچه بیشتر اقتصاد و بودجه دولت، به درآمدهای نفتی شد (سودگرا، ۱۳۶۹:

و خصوصی و با کمک دوستانش، اقبال را متهم می‌کرد که از روابط نزدیک خود با شاه سوءاستفاده می‌کند و اقدامات ناصواب اوست که موجبات ناراحتی افکار عمومی را از شاه فراهم می‌کند (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۲۲۵). مسلماً این‌گونه برخوردها و جریان‌های سیاسی اعمال‌شده از سوی افرادی نظیر منصور، نشان‌دهنده بیش و نوع تمایلات سیاسی آنان بود. آنچه پیش از هر اقدامی باعث ناراحتی و خشم اقبال شد، گماردن امیرعباس هویدا، از سوی منصور، در رأس وزارت دارایی بود؛ چراکه از یک‌طرف از لحاظ اداری و مدیریتی بر شرکت نفت و شخص اقبال، اشراف کامل پیدا می‌کرد؛ از طرف دیگر، هویدا از مدیران درجه اول شرکت بود که رابطه چندان خوبی با اقبال نداشت. چنان‌که شایعه‌سازان می‌گفتند منصور عمداً عنوان وزیر دارایی را به هویدا داد تا غیرمستقیم، بر شرکت ملی نفت ایران ریاست داشته و در مقامی باشد که در جلسات شورای عالی نفت، بر اقبال ریاست کند؛ زیرا اقبال پس از انتصاب به مقام مدیرعاملی شرکت نفت، طوری رفتار می‌کرد که هویدا از قائم‌مقامی مدیرعامل شرکت استعفا کرد و هویدا از این کار رنج می‌برد. ولی حسنعلی منصور برای جبران این کار، هویدا را در رأس وزارت دارایی قرار داد. با این حال همه فکر می‌کردند منصب مهمی که در شأن و مقام هویداست حضور وی در مقام وزیر امور خارجه است (الموتی، ۱۳۶۸: ۸۳/۳؛ زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا، ۱۳۷۵: ۹۲؛ بهزادی، ۱۳۸۰: ۷۷۹/۱). به هر حال، آغاز چنددستگی در درون صفوف و اعضای حزب ایران نوین، به عللی نظیر افزایش پروژه‌های نفتی، در کنار مسئله مصونیت قضایی مستشاران آمریکایی در دولت منصور و نیز فضای مسموم و رقابتی که در سیستم حکومتی و

ملاحظات مدیریت نفتی، در این دوره مراتب خطرناکی را رقم زد. با این وضع، چشم‌اندازی که اقبال برای خود، از آینده ترسیم کرده بود بدون تردید، جایی برای اشخاصی نظیر حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا باقی نمی‌گذاشت؛ چراکه وجود شایعاتی در وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی، مبنی بر بازگشت مجدد وی به پست نخست‌وزیری نشان می‌داد که اقبال حضور چنین افرادی را تحمل نخواهد کرد. اقبال از همان اوایل روی کارآمدن منصور، البته به صورت غیررسمی و غیرمستقیم، تلاش می‌کرد تا چهره‌ای کاملاً ناموفق از دولت وی به عموم نشان دهد. شایعه نخست‌وزیر شدن مجدد اقبال، برای برانگیختن احساسات عمومی علیه منصور که با برخی اقدامات تبلیغاتی همراه بود و عمدتاً جمعیت یاران آن‌ها انجام می‌داد، با تصور و شکل واقعی‌تری، در جریان مراسم رژه ارتش در میدان جلالیه، محل فعلی پارک لاله، خود را نشان دهد؛ زیرا منصور به اقبال که در سمت راست شاه ایستاده بود نزدیک شد و گفت: «آقای دکتر اقبال، جایگاهی که شما ایستاده‌ای از آن نخست‌وزیر است خواهشمند است حریم خود را حفظ کنید» (تربتی سنجابی، ۱۳۵۷: ۲۷۸؛ حزب ایران نوین به روایت اسناد، ۱۳۸۰: ۵۷/۱). با وجود مخالفت‌های فراوانی که علیه منصور انجام گرفت، وی با بسیاری از چهره‌های تعیین‌کننده در شطرنج سیاسی کشور رفاقتی ناگسستنی داشت.^۱ همین امر بخت وی را برای پیشرفت، یاری می‌کرد؛ لذا این‌گونه اقدامات انجام‌شده، از دید منصور پنهان نماند و با موضع‌گیری‌های سیاسی و بهره‌بردن از روابط خود با رجال متنفذ در بخش دولتی، تا آنجایی که می‌توانست برای بی‌اعتبار کردن اقبال و تخریب وی کوتاهی نکرد. منصور در برخی از محافل غیررسمی

۳۰۱). از دید شاه نیز، هویدا بهترین گزینه برای استقرار دیکتاتوری، به منظور تضمین منافع غرب در ایران بود. اقبال می‌خواست با افشای پرونده‌هایی از سوءاستفاده‌های هویدا در دوران حضورش در شرکت ملی نفت، موقعیت جدید او را در رأس وزارت دارایی متزلزل کند. یکی از این افشاگری‌ها نامه‌ای بود که در مهرماه ۱۳۴۳/اکتبر ۱۹۶۴، با مقاصد کاملاً سیاسی، مبنی بر گماردن افراد بهایی مانند فواد روحانی و مهندس فرخان و سه تفنگداران بهایی در سِمَت‌های کلیدی نوشت (اسناد لانه جاسوسی، بی‌تا: ۲۴۹/۱). اقبال با این اقدام، در جهت خنثی کردن این باور بود که تبلیغ می‌شد هویدا به مطالعات تاریخ اسلام و به پیامبر اسلام (ص) علاقه‌مند است. البته هویدا برای ثبت حزب ایران نوین، در فرم‌های مخصوص مذهب خود را اسلام عنوان کرده بود. جنگ روانی که اقبال در پیش گرفت نهایتاً نتیجه عکس داد. به تدریج، هر چه زمان بیشتری سپری می‌شد، اقبال و طرفداران او نیز به این مهم دست یافتند که دولت هویدا در مسیر تثبیت گام نهاده است و برای انتصاب اقبال، به مقام نخست‌وزیری احتمال کمی وجود دارد.^{۱۰} همین امر باعث تقسیم منافی شد که هر کدام از صاحبان نفوذ، در اداره کشور و نزدیک به سلطنت، به نوبه خود و به صورت وزنه‌ای سیاسی در کشور، از طریق آن ابراز وجود می‌کردند این چالش و رقابت قدرت که بین اقبال با منصور و هویدا صورت گرفت، تغییری در پُست مدیرعاملی اقبال ایجاد نکرد. اقبال درباره پست مدیرعاملی خود گفته بود از خود هیچ‌گونه اراده‌ای ندارم و کاملاً تسلیم نظر مقام سلطنت هستم و این راه خود را در هر موقعیتی دنبال می‌کنم (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۶۰؛ اسناد لانه جاسوسی، بی‌تا: ۲۴۷). او تا آخر عمر، یعنی به مدت

اداری شاه وجود داشت، مجال تحرّکی برای اقبال باقی نمی‌گذاشت. انتصاب غیرمنتظره هویدا^۹ به مقام نخست‌وزیری که مدت کوتاهی پس از ترور حسنعلی منصور، در بهمن ۱۳۴۳/فوریه ۱۹۶۴، انجام گرفت اقبال را تا حدی خوش‌بینانه، منتظر کسب دوباره این مقام کرد. درگیری و حسادت بین اقبال و هویدا از آنجا نشأت می‌گرفت که هویدا بعد از به‌دست‌آوردن جایگاهی نسبتاً مناسب در این شرکت، دست به برخی اقدامات و فعالیت‌های سیاسی زد. هویدا با همکاری حسنعلی منصور، دوست بسیار نزدیک خود، با جمع‌آوری عده‌ای از نوجوانان تحصیل‌کرده و روشنفکر، جمععی به‌نام «گروه ترقی» تشکیل دادند (بهنود، ۱۳۷۰: ۵۱۷). با رشد و توسعه «کانون ترقی»، در میان سیاستمداران و سردمداران رژیم این باور به وجود آمد که اعضای این گروه تحصیل‌کرده و روشنفکر، به‌زودی پُست‌های حساس و کلیدی را اشغال خواهند کرد. درواقع، این رویه برای بعضی از سران رژیم، از جمله اقبال گران تمام شد. این جریانات نباید ما را از نقش دول استعماری آمریکا و انگلیس، در تصمیمات سیاسی و اقتصادی ایران این دروه غافل کند. اقبال که در آغاز مدیریت خود، در شرکت ملی نفت، برآن شده بود با گماردن هویدا به مسئولیتی نه چندان مهم در شرکت نفت او را تحقیر کند و نقش مهم او را در مدیریت شرکت نفت تنزل دهد، با ارتقاء سریع هویدا به مقام وزارت دارایی کابینه منصور و سپس انتصاب او به وزارت دربار، در وضعیتی دشوار قرار گرفت و این برای وی تحمل‌کردنی نبود. چراکه هویدا از همان بدو تصدی قدرت در ایران، به عنوان فردی شناخته می‌شد که منافع کمپانی‌های نفتی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد (بهزادی، ۱۳۸۰: ۷۷۸/۱؛ آبادیان، ۱۳۸۳:

چهارده سال، به منصب مدیرعاملی شرکت ملی نفت اکتفاء کرد.

اقبال و قراردادهای نفتی

آگاهان به امور سیاسی و اقتصادی کشور بر این باور بودند که حضور اقبال در رأس شرکت ملی نفت و امور مربوط به آن، به علت تبخّرناشتن وی در مسائل نفتی، شبیخونی به حق آنان است. آنان با این مضمون، مداخلات خود را توجیه می‌کردند. نکته درخور تأمل آنکه هیچ‌گاه این اعتراضات و کشمکش‌ها و زدوبندهای سیاسی، روند برکناری اقبال را تسریع نکرد؛ بلکه در ادامه، وضع به وجود آمده از رشد و گسترش صنایع نفتی و افزایش صادرات نفت، به‌ویژه در دهه ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م، هم‌زمان با ریاست اقبال بر شرکت ملی نفت حکایت می‌کند. باید گفت حضور دکتر اقبال در عرصه سیاسی کشور، به خواست و اراده شخص شاه تحقق پذیرفت. این می‌توانست گویای واقعیتی انکارناپذیر، از سرسپردگی بازیگرانی باشد که هیچ‌گونه اراده‌ای از خود نداشتند. آنان در واقع، برای پیشبرد مقاصد و اهداف سیاسی شاه و دربار بود که می‌توانستند به شکل وهن‌آمیزی، در سلسله مراتب اداری و مدیریتی به کار گرفته شوند. گشودن حساب مخصوص ارزی برای شاه، ازسوی اقبال و واریز درصدی از درآمدهای بی‌حساب و کتاب نفتی در این حساب، بدون لحاظ کردن آن در خزانه کشور و دیوان محاسبات، به‌گونه‌ای که پرداخت از این حساب سرّی، تنها با اجازه شخص شاه صورت می‌پذیرفت (یادداشت‌های علم، ۱: ۱۳۷۷/۱۴۶؛ مینا، ۱۳۸۲: ۴۷۵)، شاهدی بر این مدعا است. این می‌توانست خلاف گفته‌های اشخاصی باشد که اظهار کرده‌اند، اقبال درحالی‌که خودش در فسادهای مالی

دستی نداشت، عظیم‌ترین منبع مالی رژیم را طوری اداره می‌کرد که بزرگ‌ترین غارت تاریخ نفتی ایران ممکن شد. در ادامه، انحصارطلبی اقبال در تقرب به شاه، از این نظر به سود شرکت تمام می‌شد که تاحدی راه را به روی رابطان آلوده‌تر و دلالان محتاط‌تر و طراران شوخ‌چشم می‌بست. لذا، انتصاب اقبال به مدیرعاملی شرکت ملی نفت، پیش از آنکه یک انتصاب شایسته و به‌حق باشد ناشی از وفاداری او به شاه بود. اقبال هیچ‌گاه مایل نبود آمار و ارقام یا استدلال‌هایی که به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، نزد وی مطرح کند (یادداشت‌های علم، ۱: ۱۳۷۷/۱۴۶؛ نجمی، ۱۳۷۳: ۶۰۵). اقبال به پشتوانه سوابق سیاسی خود و تقرب به دربار، برای این سیمت که شاه آن را سیاسی می‌شمرد، انتخاب شد؛ اما وی به عنوان «سیاستمداری محافظه‌کار» آن‌گونه نبود که مخالفان، درخصوص بی‌اطلاعی مفرط وی از امور نفتی اظهار می‌کردند. چنان‌که حضور و فعالیت کارشناسان و مدیران، در دستگاه اداری شرکت نفت و استفاده از دانش و تجربیات آنان، می‌توانست بخشی از برنامه‌های نفتی اقبال تلقی شود. حداقل طی سالیان نخست مدیرعاملی اقبال بر شرکت نفت، محافل سیاسی و دولتی از مدیریت صحیح و رهبری او در امر نفت تمجید می‌کردند (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۱۳۷؛ سفری، ۱۳۷۳: ۱۳۶/۳). همچنین ممانعت موثر وی، در جلوگیری از تأثیر سرمایه‌گذاری‌های عظیم نفتی، در بخش‌های مختلف داخلی و صنایع خارجی، مثالی از حسن مدیریت وی در امور نفتی بود.

الف. قرارداد مشارکت

از جمله اقدامات اقبال، در شرکت ملی نفت، عقد قراردادهای نفتی با کشورها و شرکت‌های نفتی در

و گاز طبیعی و محصولات نفتی (اهری، نشریه شرق، ۱۳۸۳). به‌واقع در این دوره، به جز کنسرسیوم، در کل ده شرکت مهم با همکاری شرکت ملی نفت ایران در مناطق نفت‌خیز فلات قاره به کار اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل مواد نفتی ایران مشغول بودند. این ده شرکت از این قرار بودند: ۱. شرکت نفت ایران رایتاسیا (سریپ)؛ ۲. شرکت ایران و پان آمریکن (ایپاک)؛ ۳. شرکت نفت لاوان (لاپکو)؛ ۴. شرکت بین‌المللی ایران (اینیوکو)؛ ۵. شرکت نفت فلات قاره ایران (ابرویکو)؛ ۶. شرکت نفت فارس (اف. پی. س)؛ ۷. شرکت نفت فلات قاره دشتستان (دشتستان)؛ ۸. شرکت نفت خلیج فارس (پکو پکو)؛ ۹. شرکت پیمانکار اکتشاف و تولید نفت ایران؛ ۱۰. شرکت‌های عامل نفت. هر یک از این قراردادها، از تاریخ شروع بهره‌برداری تجاری، به مدت ۲۵ سال معتبر و برای سه دوره پنج‌ساله نیز تمدیدشدنی بودند (ذوقی، ۱۳۷۰: ۲۵۸). مساحت ناحیه قراردادهای نفتی نظیر لاپکو، دوپکو، ایروپکو، ایمینوکو و اف. پی. سی، به ترتیب: ۷۵۹/۵، ۰۰۰/۸۰، ۹۶۰/۷، ۲۵۰/۶، ۰۳۶/۶ بود. این قراردادها در مقایسه با دو قرارداد مشارکتی که قبلاً با «سریپ» و «ایپاک» منعقد شده بود مزایای چشم‌گیری داشت؛ از جمله مساحت حوزه عملیات هر یک از آنها، در مقایسه با قراردادهای قبلی بیشتر شده بود و دیگر آنکه تابعیت این شرکت‌ها از قوانین مالیاتی کشور و حمل نفت سهم ایران، شرکت ملی نفت ایران، به بهای نیمه راه و مزایای دیگر بود. مجموعه پذیره نقدی که از شرکت‌های مزبور وصول شد ۱ صد و ۹۰ میلیون دلار نقد و ۳۰ میلیون دلار هم اقساط بود که جمعاً ۲۲۰ میلیون دلار می‌شد. عملیات اکتشافی شرکت‌های مذکور، در ناحیه مربوط به خود، دامنه

خارج از حوزه قرارداد و فعالیت کنسرسیوم بود. این اقدام از همان نخستین ماه‌های مدیرعاملی وی آغاز شد و دولت ایران اساساً برای افزایش عایدات نفتی خود، تلاش کرد پای شرکت‌های نفتی دیگر، به جز شرکت‌های نفتی عضو کنسرسیوم، را به مناطق نفت‌خیز باز کند. گفتنی است شرکت ملی نفت ایران که در سال ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م، براساس قانون ملی‌شدن نفت تأسیس شد، پس از کودتای ۱۳۳۲ش / ۱۹۵۳م، فعالیت خود را آغاز کرد. در مرداد ۱۳۳۶ / اوت ۱۹۵۷ و در دوران نخست‌وزیری اقبال، مجلس ایران به قانونی رأی داد که براساس آن، شرکت ملی نفت ایران عملیات اکتشاف و استخراج نفت، در حوزه‌های زیر کنترل خود را به شرکت‌های ایرانی و خارجی واگذار می‌کرد. اقبال در جلسه ۲۶مجلس شورای ملی، لایحه جدید نفت را تقدیم کرد. این لایحه در ۷مرداد همان سال، به تصویب رسید و به «قانون نفت» معروف شد. از سال ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م به بعد، مقصود از قراردادهای نفتی قراردادهایی است که دولت ایران با شرکت ملی نفت ایران و کمپانی‌های نفتی خارجی، برای اجرای یک یا چند نوع از عملیات یا همه عملیات مشروح زیر منعقد کرده است:

۱. اکتشاف از طریق زمین‌شناسی و ژئوفیزیکی و طرق دیگر؛
۲. حفاری و تولید و استخراج و برداشت نفت خام و گاز طبیعی؛
۳. گرداندن دستگاه‌های تقطیر میدان نفت، به‌طور کلی و به‌عمل آوردن نفت و گاز تولیدی؛
۴. انبارکردن نفت و گاز و مشتقات مواد ساخته‌شده از آن؛
۵. تصفیه مشتقات و محصولات دیگر با همین مواد یا به وسیله اختلاط آن با مواد دیگر؛
۶. انبارداری و بسته‌بندی و حمل و تحویل نفت خام و گاز طبیعی؛
۷. وسایل بارگیری کشتی؛
۸. خرید و فروش نفت خام

گروه شرکت‌های دولتی فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، بلژیکی و اتریشی به امضاء رسید.^{۱۲} طبق قرارداد، شرکت‌های مزبور به عنوان پیمانکار و نماینده شرکت ملی نفت ایران، در منطقه‌ای به مساحت ۲۷ هزار و ۳۶۰ کیلومتر مربع واقع در استان فارس، به کارهای اکتشافی مشغول می‌شدند. هزینه این اکتشاف تماماً به عهده خود شرکت‌ها بود. آخرین قرارداد نفتی در فروردین ۱۳۴۸/آوریل ۱۹۶۸، با شرکت آمریکایی لکتینانتل براساس قرارداد پیمانکار اراب، با شرایط مساعدی بسته شد. به موجب این قرارداد، مساحت ۱۲ هزار و ۸۶۰ کیلومتر مربع، از قطعه جنوبی اراضی استردادشده از کنسرسیون واقع در شمال بندرعباس، بر سر عملیات اکتشافی، در اختیار شرکت مزبور قرار گرفت. شرکت نیز تعهد کرد ۱۰ میلیون دلار، به صورت اقساط، بابت سرقفلی شرکت ملی نفت پردازد (صفایی، ۱۳۸۰: ۷۳؛ ازغندی، ۱۳۸۴: ۳۱۴). واقعیت امر آنکه اخذ این گونه امتیازات و قراردادهای نفتی در این دوره، برای دولت و حکومت عواید پرسودی به دنبال داشت؛ اما نبود برنامه‌ریزی صحیح و کارشناسی در امور اقتصادی، برای توسعه کشور و توجه بسیار شاه و سیاست‌گذاران دستگاه حکومتی ایران و حتی خود اقبال، به منافع شخصی حاصل از سود سرشار و درخور توجه درآمدهای نفتی، بدون اتخاذ سیاستی واقع‌بینانه به اوضاع حاکم بر جامعه، باعث رشد بازارهای خارجی متعلق به انحصارات بین‌المللی شد؛ پس جذب تولیدات صنایع خارجی، قدرت سرمایه‌گذاری ملی را کاهش داد (منوچهر اقبال به روایت اسناد، ۱۳۶۱: ۸۸ و ۲۷۰ و ۲۷۹).

ب. قراردادهای پیمانکار

گفتنی است برای عملیات اکتشاف و تجسس نفت و

توسعه صنعت نفت ایران را تا حریم تنگه هرمز در مراکز خلیج فارس و در آب‌های قلمرو داخلی کشور گسترش داده بود؛ همچنین ده‌ها هزار نیروی انسانی، در مجموع نواحی قراردادهای مشارکت مشغول فعالیت شدند. با مدرن‌ترین و مجهزترین وسایل اکتشافی، سکوهای حفاری ثابت و شناور ایجاد و لوله‌کشی در اعماق دریا به کار افتاد. میدان‌های جدید نفتی و مشخصات هر یک از آنها با نام‌های ساسان، داریوش، رستم، رخس و دیگر نام‌ها معلوم می‌شد. این جمله تغییر کرد آیا همین مفهوم مدنظر نویسنده است؟ میزان بهره‌برداری «پکو» از میدان رستم و رخس، روزانه ۱۵۰ هزار بشکه در حال جاری بود (ذوقی، ۱۳۷۰: ۲۶۵). امضای این قراردادها در جهان آن روز، انعکاس جالبی داشت و در همان زمان، مطبوعات معتبر نفتی عقد این قراردادها را شاهکار دانستند؛ زیرا با توجه به وضعی که شرکت ملی نفت ایران، برای مشارکت در مزایده بین‌المللی تعیین کرده بود، پیش‌بینی مطبوعات مذکور این بود که با چنان شرایط سنگینی، هیچ‌یک از شرکت‌های معتبر نفتی، حاضر به قبول آن شرایط نخواهند شد. لذا عقد قراردادهای جدید، عملاً خلاف پیش‌بینی آن‌ها صورت پذیرفت. چنان‌که دوراندیشی و درایت کارشناسان شرکت ملی نفت ایران را در مسائل نفتی اثبات کرد. شاید هم برای اولین مرتبه بود که در جهان نفت، متخصصان و کارشناسان را متوجه کرد که ایران در مسائل نفتی و رشته‌های حقوقی، فنی، اقتصادی و بازرگانی آن‌قدر تبخّر دارد که می‌داند چگونه به بهترین وجه ممکن و با سیاست مستقل ملی، از منابع طبیعی خویش بهره‌برداری کند (موزلی، ۱۳۶۸: ۲۳۸).

به دنبال این تجربه موفق، قرارداد دیگری در اسفند ۱۳۴۷/مارس ۱۹۶۸، بین شرکت ملی نفت ایران با

همچنین، بهره‌برداری از صنایع نفت و گاز، بودجه و هزینه‌های هنگفتی لازم بود تا تحقیقات انجام گرفته، در چارچوب قواعد علمی و کارشناسی شکل و رنگ واقعی به خود گیرد؛ اما با این حال، امکان داشت که پس از صرف مخارج بسیار، نتیجه کار منفی باشد یا میزان نفت یا گاز کشف شده به مقدار تجاری نباشد. پس باید تدبیری اندیشیده می‌شد که چنان اکتشافاتی، با تحمیل مخارج سنگین آن، از بودجه شرکت ملی نفت ایران انجام شود؛ در عین حال، این دو عملیات اکتشافی به ثمر رسد و حداکثر بهره‌برداری از آن، برای ایران تضمین شود. این امر طرح و اندیشه عقد قراردادهای پیمانکاری نفت را به وجود آورد. قراردادهای پیمانکاری در مقایسه با کنسرسیوم، حاوی شرایط کاملاً متفاوتی بود. این قراردادهای فاقد بسیاری از امتیازاتی بود که در قرارداد داد کنسرسیوم، به نفع بیگانگان و مغایر با استقلال کشور گنجانده شده بود و در دنیای قراردادهای نفتی، به نوعی شرکت ملی نفت ایران مبتکر آن قلمداد می‌شد (صنعت نفت ایران: ۳۵). باید گفت انعقاد چنین قراردادهایی در این دوره، نشان‌دهنده تغییرات مهمی در صحنه جهانی نفت و پیدایش امکانات وسیعی برای احقاق حقوق مردم، در اعمال حاکمیت بر منابع و صنایع نفتی بود (رزاقی، ۱۳۶۷: ۶۲۱). با توجه به این نکات، در سال ۱۳۴۵ش/۱۹۶۴م، نخستین قرارداد بین شرکت ملی نفت ایران و گروه نفتی «اراپ» فرانسوی که بعدها «الفیران» نامیده شد، براساس پیمانکاری منعقد شد. در این قرارداد، طرف دوم یعنی «اراپ» یا «الفیران» به هزینه خود، مقاطع کار شرکت ملی نفت ایران بود. این شرکت هم در خشکی و هم در قسمتی از فلات قاره ایران، در حدود مساحتی که معین شده بود عملیات اکتشافی را انجام می‌داد.

شرکت موظف بود همه اطلاعات مربوط به تجسس خود را در حوزه مذکور، در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار دهد. پس از آنکه نفت ایران به مقدار تجاری کشف می‌شد تمام آن در سرچاه، به شرکت ملی نفت ایران تعلق داشت. شرکت نیز مقداری از نفت مکشوفه را با تخفیف بها، در ازاء هزینه‌ای که پیمانکار صرف عملیات اکتشافی کرده بود به او می‌فروخت. ماحصل کار سود شرکت ملی نفت ایران، بین ۸۹ تا ۹۱ درصد بود (رزاقی، ۱۳۶۷: ۲۵). متعاقباً در اسفند ۱۳۴۷/مارس ۱۹۶۸، دو قرارداد دیگر براساس پیمانکاری، برای انجام عملیات اکتشافی و بهره‌برداری نفت در حوزه فارس، با کنسرسیوم اروپایی منعقد شد. این قرارداد در مقایسه با قرارداد اولی، مزایای بیشتری داشت. در فروردین ۱۳۴۷ش/آوریل ۱۹۶۹م، بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت نفت آمریکایی کنتینانتال، بر همین اساس پیمانکاری، مجدداً قراردادی منعقد شد. قرارداد اخیر، در مقایسه با قراردادهای قبلی پیمانکاری، متضمن مزایای بیشتری بود. همچنین قطعه‌ای دیگر از قطعات سه‌گانه استرداد کنسرسیوم، واقع در لرستان و قطعات دیگری از بخش‌های نفتی ۱ و ۲ در خلیج فارس، مناطق مناسبی برای عقد قرارداد جدید نفتی، از طریق مزایده بین‌المللی تشخیص داده شد و بدین منظور، در تیرماه ۱۳۴۹/ژوئیه ۱۹۵۰، شرکت ملی نفت ایران برای آزاد کردن نواحی مزبور اقدام کرد. درباره نواحی آزاد اعلام شده، شرکت‌های صاحب امتیاز، هفت پیشنهاد را براساس مشارکت پنجاه درصد به شرکت ملی نفت ایران تسلیم کردند که از میان آن‌ها، شرکت نفت ایران فقط سه پیشنهاد شرکت‌های زیر را پذیرفت:

نخست پیشنهاد گروه ژاپنی، برای ناحیه لرستان؛ دوم پیشنهاد شرکت امر اداهس برای ناحیه ۲ دریایی

شروع بهره‌برداری تجاری بود؛ به‌علاوه، قرارداد با شرایطی، برای دو دوره پنجاه‌ساله نیز تمدیدکردنی بود (ذوقی، ۱۳۷۰: ۳۰۱؛ صفایی، ۱۳۸۰: ۱۴۲؛ صنعت نفت ایران، ۱۳۵۰: ۳۷). در نتیجه اقدامات انجام‌شده، شرکت ملی نفت ایران موفق شد که توأم با عقد قرارداد اکتشاف و استخراج، با طرف دوم یکی از قراردادهای جدید، ترتیباتی برای ایجاد تأسیسات پتروشیمی با مشارکت شرکت ملی نفت ایران بدهد. با توجه به توسعه صنعت جهانی پتروشیمی، وابسته به شرکت ملی نفت ایران و به موجب اختیارات قانونی که در این زمینه داشت، قراردادهای مشارکت با شرکت‌های معتبر خارجی منعقد شد. بنابراین، واحدهای مهم کارخانه‌های شیمیایی با مجتمعات پتروشیمی، در بنادر شاهپور (امام خمینی) و آبادان و خارک ایجاد شد. هر سه واحد مذکور، در یکی دو سال اخیر تکمیل و از آن بهره‌برداری شد. محصولات این واحدها، گذشته از رفع نیازهای کشاورزی و صنعتی داخل کشور، جزء اقلام صادرات صنعتی پتروشیمی ایران بود و مقادیر درخور توجهی از مازاد آن‌ها، به خارج از کشور ارسال می‌شد. در نیمه اول ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م، در قرارداد پتروشیمی منعقدشده، قرارداد اول بین شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت آمریکایی کابوت امضاء شد. به‌موجب این قرارداد، کارخانه کاربن بلاک^{۱۴} با مشارکت طرفین و بخش خصوصی ایران، به وجود می‌آمد و از محصول آن، در صنعت لاستیک‌سازی و کفش‌سازی و پاره‌ای صنایع دیگر استفاده می‌شد (موحد، ۱۳۴۹: ۱۸۸).

پیش‌نویس قرارداد دوم، در اوایل مرداد ۱۳۵۰/اوت ۱۹۷۱، بین نمایندگان شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت میتسوئی ژاپن امضاء شد.^{۱۵} این قرارداد موجد یکی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های

بوشهر؛ سوم پیشنهاد شرکت نفت موبیل برای ناحیه ۳ دریایی هرمز. در تنظیم شرایط قرارداد، سعی وافر به عمل آمد تا این شرایط، متضمن حداکثر منافع و مزایای ممکن برای ایران باشد. در نتیجه، سه فقره قرارداد براساس مشارکت پنجاه‌پنجاه، با شرکت‌های متقاضی منعقد شد. در اثر عقد قراردادهای موضوع بحث، شرکت‌های مختلفی تشکیل شد که تابعیت ایران را داشتند و قراردادهای آنان، در ایران به ثبت می‌رسید. این شرکت‌ها به نمایندگی طرفین قرارداد، عملیات اکتشاف و استخراج نفت را بر عهده داشتند و در اداره آن، طرفین قرارداد به نسبت مساوی سهام و شریک بودند (لنگرودی، ۱۳۷۱: ۲۲۴). نواحی عملیاتی قراردادهای منعقدشده، شامل قسمت‌هایی از آب‌های ایران در خلیج فارس و قسمتی از ناحیه استردادی کنسرسیوم در منطقه لرستان بوده که به‌طور مفصل به شرح زیر بود:

الف. شرکت نفت ایران و ژاپن که گروه ژاپنی مرکب از چهار شرکت بود. در اثر عقد این قرارداد، گروه ژاپنی ناحیه‌ای به مساحت تقریبی ۸هزار کیلومترمربع در لرستان، برای انجام عملیات نفتی در اختیار گرفت.

ب. شرکت نفت بوشهر که در اثر عقد قرارداد با شرکت نفت امراد افس آمریکایی تشکیل شد. این شرکت ناحیه‌ای به مساحت تقریبی ۳هزار و ۷۱۵ کیلومترمربع، در خلیج فارس و در نزدیکی بوشهر، برای انجام عملیات نفتی در اختیار گرفت.

ج. شرکت نفت هرمز که در اثر عقد قرارداد با شرکت نفت موبیل آمریکایی تشکیل شد و ناحیه‌ای به مساحت تقریبی ۳هزار و ۲۰۰ کیلومترمربع در خلیج فارس، باریکه هرمز، برای انجام عملیات نفتی در اختیار داشت. مدت قرارداد بیست سال، از تاریخ

خارجی متعلق به انحصارات بین‌المللی رشد کرد و با جذب تولیدات صنایع خارجی، قدرت سرمایه‌گذاری ملی کاهش یافت؛ پس بحران سیاسی مزمن، جامعه ایران را تشدید کرد.

نتیجه

به‌طور قطع، منوچهر اقبال یکی از مهم‌ترین مهره‌های محمدرضا شاه بود که توانست در عرصه شطرنج سیاسی کشور، نقش درخور توجهی ایفا کند. در طول سلطنت پهلوی دوم، الگوی رفتاری اکثریت بازیگران سیاسی به وضوح نشان می‌دهد که آن‌ها قواعد زندگی از قبل سیاست را سرلوحه کار خویش قرار داده بودند. در همین راستا، اقبال توانست در تمام دوران حکومت محمدرضا شاه، مناصب سیاسی‌اداری درجه اولی را به دست آورد و به واقع، خود را به عنوان فردی مطیع و حامی وفادار به سلطنت نشان دهد. در ادامه، تقدیر بر آن شد که پیوند این اسارت، با انتصاب وی به ریاست شرکت ملی نفت ایران کامل‌تر شود. علی‌القاعده، نداشتن آگاهی و نبود اطلاع از مدیریت صحیح بر اقتصاد نفت کشور، اوضاع را برای اقبال دشوار کرد؛ چراکه از یک‌طرف، بودند کسانی که در زمینه تصمیم‌گیری‌های نفتی، اطلاعات جامعی از اوضاع اقتصادی نفت کشور داشتند. آنان می‌توانستند در مذاکرات بین‌المللی نفت و سایر مسائل مهم مربوط به اقتصاد نفتی ایران، بیشترین نقش را برعهده گیرند؛ اما هیچ‌گاه، اجازه حضور در امر مدیریت و تصمیم‌گیری‌ها را نیافتند. از سوی دیگر، اقبال به جز برآورده کردن خواسته و اراده شاه در شرکت، وظیفه دیگری برعهده نداشت. هرچند به شکلی، امور اداری و تشریفات ظاهری شرکت نفت را به شیوه ظاهراً قانونی، رفع و رجوع می‌کرد. تردیدی نیست

پتروشیمی در جهان، با سرمایه‌گذاری ۳۵۸ میلیون دلار بود. سیاستهای نفتی که اقبال در این دوره درپیش گرفت بیشتر، به رشد تولید و افزایش نفت در معاملات با شرکای خارجی و تراست‌های بین‌المللی معطوف بود. این اقدام برای تأمین اهداف بلندپروازانه صنعتی و اجتماعی شاه بود. با توجه به اینکه در ایران، اقتصاد به‌طور عمده، بر پایه نفت بود افزایش نفت می‌توانست در توسعه‌یافتگی جامعه، نقشی بسیار مهمی بازی کند. اقدامات انجام‌شده از سوی اقبال و به‌ویژه روند انعقاد قراردادهای نفتی و پتروشیمی، در کوتاه‌مدت جواب داد و سازمان با درآمدهای حاصل از فروش نفت، نقش تعیین‌کننده‌ای در روند تحولات سیاسی و اقتصادی کشور به عهده گرفت؛ ولی بخش اصلی درآمدهای نفتی، در راه‌هایی استفاده شد که با توجه به امکانات بالفعل و بالقوه موجود در ایران، به‌هیچ‌وجه به توسعه ظرفیت و قدرت تولید داخلی کمک نکرد. حضور شرکت‌های نفتی و فعالیت سرمایه‌های خارجی و افزایش تعداد بانک‌های خصوصی در این سال‌ها، در بلندمدت، بروز تعارض در وضع اقتصاد در حال رشد ایران را موجب شد (ذوقی، ۱۳۷۰: ۳۵۰؛ لنگرودی، ۱۳۸۴: ۳۰۱؛ موحد، ۱۳۷۰: ۱۸۸). هدف اصلی شاه در این دوره، توسعه سرمایه‌داری وابسته بود که به شکلی، در سازمان شرکت نفت به مدیریت اقبال، پیش‌ازپیش خود را نشان داد؛ چراکه شاه از نفت، به عنوان ابزاری اقتصادی، فقط برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کرد و هیچ‌گاه از آن، به مثابه ابزاری سیاسی، برای استقلال کشور بهره نبرد. در نهایت، تعقیب سیاست صنعتی کردن کشور و افزایش سرمایه‌گذاری، در چارچوب استراتژی توسعه مدنظر مقامات بین‌المللی و بازیگران اصلی آن انجام پذیرفت. در نتیجه این روند، بازارهای

سوءمدیریت اقبال، به‌ویژه در آخرین سال‌های ریاست او بر شرکت ملی نفت، نابسامانی‌های فراوانی در این شرکت ایجاد شد. هنگامی نیز که تصمیم به برکناری او گرفته شد چند ساعت پس از شنیدن این خبر، در اثر سکته قلبی در گذشت. در مجموع، اقبال در گرایش روزافزون شاه به روش استبدادی حکومت، نقش درخور توجهی ایفا کرد. روندی که بر افزایش روزافزون شکاف میان حکومت و مردم کشور، از اقشار مختلف و سپس سقوط نهایی رژیم پهلوی تأثیر انکارناشدنی برجای نهاد.

پی‌نوشت

۱. امینی با برنامه‌هایی که شامل طیف گسترده‌ای از مسائل، مانند مبارزه با فساد و انجام اصلاحات بود وارد عرصه شد. در این روند، اتهاماتی نیز به کسانی چون منوچهر اقبال زده شد؛ لذا فشار بر اقبال زیاد شد و وی نهایتاً احساس خطر کرد و از کشور خارج شد (سفری، ۱۳۶/۳ تا ۱۳۸).

۲. از جمله این اقدامات، ماجرای دادشاه در بلوچستان بود. در فروردین ۱۳۳۶/۱ آوریل ۱۹۷۵م، دو آمریکایی که کارمند اصل چهارم بودند، همراه با مترجمان فارسی آن‌ها، در تنگه سرخه بلوچستان به قتل رسیدند. این حادثه در محافل داخلی و بین‌المللی، چنان سروصدایی ایجاد کرد که دولت وقت، به این موضوع حساسیت بسیاری نشان داد و در نهایت، پس از نه ماه تعقیب و گریز، این شخص را در کرمان به قتل رساندند (ر.ک: خواندنیها، ۱۳۳۶: ۷؛ شه بخش، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

۳. اقبال در دوران نخست‌وزیری خود، اعضای فعال و برجسته نهضت مقاومت ملی را در تهران و برخی از شهرهای دیگر تعقیب و محاکمه کرد. بهانه و دستاویز لازم برای این‌گونه اقدامات، زمانی فراهم شد که در مهر ۱۳۳۶/۱۳۵۷م، نهضت مقاومت ملی تجاوز اسرائیل و انگلستان و فرانسه رابه کانال سوئز محکوم کرده و

حضور اقبال در رأس شرکت عظیم نفت، جزء مأموریتی بود که شاه به وی سپرده بود تا این نقش را به نحو احسن ایفا کند؛ در غیر این صورت، سیستم اداری و مدیریتی شرکت ملی نفت ایران، هیچ‌گاه قائل به پذیرش چنین اشخاصی نبود. چنان‌که خود وی صراحتاً اعلام می‌کرد به جز برآورده کردن خواسته و اراده شاه در شرکت نفت، وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناسد. بر همین اساس، می‌توان عملکرد منوچهر اقبال را بر صنعت نفت، به دو شکل ارزیابی کرد:

نخست در قالب سیستم اداری؛ مدیریت بسیار بسته‌ای که محمدرضا شاه در شرکت نفت ایجاد کرده بود، جای هیچ‌گونه تحرک و اظهارنظری، برای مدیران فنی و کارشناسان نفتی و خود اقبال باقی نمی‌گذاشت. اقبال سعی بر آن داشت تا بزرگ‌ترین منبع مالی رژیم، صرفاً با نظارت وی اداره شود. دوم در قالب انعقاد قراردادهای نفتی جدید با شرکت‌ها و تراست‌های بین‌المللی؛ هم‌زمان با افزایش ۶۶ درصدی قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م و چند برابر شدن قیمت نفت از سال ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م به بعد، نه تنها درآمدهای کشور برای سرمایه‌گذاری در صنایع زیربنایی که ایران فاقد تکنولوژی آن بود، به کار گرفته نشد بلکه تغییرات موازی، در سطح کشور روی نداد؛ چراکه ناهماهنگی میان سازمان‌های حکومتی و نخبگان حاکم، وابستگی رجال به مراکز قدرت سیاسی و صنعتی را بیشتر کرد و این امر توانست بسترهای لازم، برای رشد اقتصادی از ناحیه شرکت نفت را با مشکل مواجه کند. چنان‌که انباشت سرمایه متکی به دلارهای نفتی و وام‌ها و سرمایه‌های خارجی و روی‌آوری مدیران و خود اقبال به پروژه‌های نمایشی و تبلیغاتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تضعیف اقتصادی حکومت داشت. در اثر همین

۱۰. همه خیال می‌کردند شاه بعد از بازگشت از سفر اروپایی خود، او را برکنار خواهد کرد. شخص هویدا هم گمان نمی‌کرد در این مقام دوام آورد و از بیان نظر خود، در این زمینه، هم ابایی نداشت. نهایت او به مدت طولانی، در این مقام دوام آورد.

۱۱. در واقع در ۱۰ خرداد ۱۳۳۷/۳۱ مه ۱۹۵۸، شرکت ایپاک را شرکت ملی نفت پان امریکن، شعبه استاندارد اوپل ایندیانا و شرکت ملی نفت ایران، با هدف اکتشاف و استخراج نفت در شمال خلیج فارس در مساحتی بالغ بر ۱۶ هزار کیلومترمربع و با سهام مساوی تأسیس کردند (ر.ک: لاینگ، ۱۳۷۱: ۲۲۲).

۱۲. اراپ با ۳۲ درصد سهام، آجیب میزاریا با ۲۸ درصد سهام، شرکت اسپانیایی هیسپان اوپل با ۲۰ درصد سهام شرکت بلژیکی در پتروفینا با ۱۵ درصد سهام و شرکت نفت اتریش با ۵ درصد سهام (ر.ک: لنگرودی: ۲۸۲).

- carbon belak

۱۴. باید یادآور شد که تصویب قانون نفت و آمادگی ایران برای عقد قرارداد با پیمانکاران، در اکتبر ۱۹۷۳/آبان ۱۳۵۹، مقارن با جنگ اعراب و اسرائیل بود که به تحریم نفتی یک‌ساله انجامید. همین امر تأثیر مهمی در روند معاملات و تصمیم‌گیری‌های نفتی، بین شرکت ملی نفت ایران و کمپانی‌های بین‌المللی گذاشت. ۱۵. در خرداد و آبان همین سال، اقبال و فرمانفرمایان به مسکو سفر کردند. در این سفر، قراردادهای جدیدی در زمینه توسعه کارخانجات ذوب‌آهن و تاسیسات و عملیات اکتشافی معادن منعقد شد.

کتابنامه

۱. آبادیان، حسین، (۱۳۸۳)، دود دهه واپسین حکومت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۲. ازغندی، سیدعلیرضا، (۱۳۸۴)، روابط خارجی، دولت دست‌نشانده (۱۳۰۰-۱۳۵۷)، تهران: قومس.

حمایت خود را از جمال عبدالناصر اعلام کرد. در پی این اقدام، دولت دستور بازداشت ده‌ها تن از اعضای فعال این نهضت را صادر و تهدید کرد کسانی را که با خارجیان ارتباط دارند محاکمه و مجازات خواهد کرد (ر.ک خواندنیها، ۱۳۳۸: ۶). در ادامه، بر جامعه دانشگاهی و دانشجویان هم بیش‌ازپیش سخت گرفته شد و صراحتاً فعالیت سیاسی در محیط‌های دانشگاهی ممنوع و تأکید شد استادان دانشگاه حق ندارند در امور سیاسی دخالت کنند (ر.ک خواندنیها، ۱۳۳۷: ۷).

۴. پیش از اقبال، عبدالله انتظام با عنوان مدیرعاملی شرکت نفت ملی ایران، به مدت هفت سال، امور شرکت ملی نفت را رتق و فتق می‌کرد.

۵. خسرو هدایت از دوستان نزدیک اقبال که در کابینه وی، مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بود. تقریباً یک سال پس از انتصاب اقبال به مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران، هدایت به مدت پنج سال، به سمت اعضاء هیئت مدیره شرکت نفت منصوب شد (خواندنیها، ۱۳۴۳: ۲).

۶. نظیر ماجرای طرح خط لوله اهواز اسکندرون. برای آگاهی بیشتر (ر.ک: علم، ۱۳۷۷: ۹۱۱/۱).

۷. فلاح یکی از مهم‌ترین معاونان اقبال، در شرکت نفت بود که هیچ‌گاه روابط خوبی با اقبال نداشت. وی در امور نفتی در سطح بین‌المللی، تبخیری تام داشت و بسیاری از امور مهم و تخصصی شرکت نفت که منجر به تصمیم‌گیری‌های نهایی می‌شد با رایزنی‌ها و تلاش‌های کارشناسانه او انجام می‌گرفت.

۸. ازجمله این اشخاص، شاپور ریپورتر و برخی دیگر از اعضای بنیان‌گذار حزب ایران نوین را می‌توان نام برد.

۹. در رأی صلاحیت هویدا برای امر نخست‌وزیری، تنها دو علت اقامه شد: نخست اینکه در جریان گران‌شدن بهای نفت و بنزین، این هویدا بود که توانست از این اقدام جلوگیری و رضایت شاه را جلب کند؛ دیگر اینکه طرفداران او می‌گفتند از حمایت دول بزرگ عضو کنسرسیوم برخوردار است.

۳. -----، (۱۳۸۴)، **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)**، ج ۳، تهران: سمت.
۴. پهلوی، اشرف، (۱۳۸۷)، **در حسرت آرزوهای بر باد رفته**، تهران: کیهان.
۵. اختریان، محمد، (۱۳۷۵)، **نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران (بهمن ۴۲ - مرداد ۵۶)**، تهران: علمی.
۶. اسناد لانه جاسوسی، (بی تا)، ج ۱: **دانشجویان مسلمان پیرو خط امام**، تهران.
۷. بهزادی، علی، (۱۳۸۰)، **شبه خاطرات**، ج ۲، ج ۲، تهران: علم.
۸. بهنود، مسعود، (۱۳۷۰)، **از سیدضیاء تا بختیار؛ دولت های ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷**، ج ۵، تهران: جاویدان، ۱۳۷۰.
۹. تفصیلی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، **خاطرات جهانگیر تفصیلی**، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: حوزه تبلیغات اسلامی.
۱۰. -----، (۱۳۸۱)، **سرگذشتی از پیش نوشته؛ ناگفته هایی از تاریخ معاصر**، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی.
۱۱. تربتی سنجایی، محمود، (۱۳۷۵)، **قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران**، تهران: آسیا.
۱۲. **حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک**، (۱۳۷۰)، ج ۱، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخ وزارت اطلاعات.
۱۳. ذوقی، ایرج، (۱۳۷۰)، **مسائل سیاسی-اقتصادی و نفت ایران**، تهران: پاژنگ.
۱۴. راسخی لنگرودی، احمد، (۱۳۸۴)، **موج نفت؛ تاریخ نفت ایران از امتیاز تا قرارداد**، تهران: اطلاعات.
۱۵. راجی، پرویز، (۱۳۸۲)، **خدمتگذار تخت طاووس**، ترجمه ح. مهران، ج ۱۱، تهران: اطلاعات.
۱۶. **رجال عصر پهلوی؛ دکتر منوچهر اقبال به روایت اسناد ساواک**، (۱۳۶۱)، تهران: مرکز بررسی اسناد انقلاب اسلامی.
۱۷. رزاقی، ابراهیم، (۱۳۶۷)، **اقتصاد ایران**، تهران: نی.
۱۸. **زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا**، (۱۳۷۵)، با مقدمه ای از سیدعلی جمالزاده، تهران: گلفام.
۱۹. سوداگر، محمدرضا، (۱۳۶۹)، **رشد روابط سرمایه داری در ایران؛ مرحله گسترش**، تهران: اندیشه.
۲۰. سفری، محمدعلی، (۱۳۷۳)، **قلم و سیاست؛ از کودتای ۲۸ مرداد تا ترور منصور**، ج ۲، تهران: نامک.
۲۱. شاهدی، مظفر، (۱۳۷۹)، **مردی برای تمام فصول؛ اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی**، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
۲۲. شهبخش، عظیم، (۱۳۷۳)، **دادشاه؛ پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان**، تهران: نوید.
۲۳. صفایی، ابراهیم، (۱۳۸۰)، **خاطره های تاریخی**، تهران: کتابسرا.
۲۴. **صنعت نفت ایران در دوران سلسله پهلوی**، (۱۳۵۰)، تهران: روابط عمومی صنعت نفت ایران.
۲۵. طلوعی، محمود، (۱۳۷۴)، **باز یگران عصر پهلوی (از فروغی تا فردوست)**، ج ۲، ج ۳، تهران: علمی.
۲۶. عالیخانی، علیقلی، (۱۳۷۷)، **یادداشت های علم**، ج ۲، تهران: کتابسرا.
۲۷. علم، اسدالله، (۱۳۷۷)، **یادداشت های علم**، ج ۱، تهران: مازیار.

۲۸. عاقلی، باقر، (۱۳۷۳)، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، تهران: نامک.
۲۹. عبده، جلال، (۱۳۶۸)، خاطرات دکتر جلال عبده یا چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان، ج ۲، تهران: رسا.
۳۰. فرودست، حسین، (۱۳۷۱)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ویراستار عبدالله شهبازی، ج ۲، تهران: اطلاعات.
۳۱. فخریمی، قباد، (۱۳۸۳)، سی سال نفت ایران، از ملی شدن نفت تا انقلاب اسلامی، تهران: مهراندیش.
۳۲. فرمانفرمایان، منوچهر و رخسان فرمانفرمایان، (۱۳۷۷)، خون و نفت؛ خاطرات یک شاهزاده ایرانی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه: ققنوس.
۳۳. فوران، جان، (۱۳۸۵)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب، تهران: رسا.
۳۴. گلشاییان، عباسقلی، (۱۳۷۷)، گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی؛ خاطرات من، ج ۲، تهران: انیشتن.
۳۵. گذشته چراغ راه آینده است، تاریخ ایران در فاصله دو کودتا (۱۲۹۹-۱۳۳۲)، (۱۳۶۱)، پژوهش گروهی جامی، ج ۲، تهران: ققنوس.
۳۶. الموتی، مصطفی، (۱۳۶۸)، ایران در عصر پهلوی، ج ۳ و ۱۲، لندن: پگاه.
۳۷. لاینگ، مارگارت، (۱۳۷۱)، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: البرز.
۳۸. مینا، پرویز، (۱۳۷۷)، تحول صنعت نفت ایران، نگاهی از درون، تهران: پژوهشگاه نفت.
۳۹. میلانی، عباس، (۱۳۸۲)، معمای هویدا، ج ۵، تهران: آتیه.
۴۰. موحد، محمدعلی، (۱۳۷۰)، خواب آشفته نفت، ج ۲، تهران: کارنامه.
۴۱. -----، (۱۳۴۹)، نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران: خوارزمی.
۴۲. موزلی، لئونارد و محمود طلوعی، (۱۳۶۸)، بازی قدرت، تهران: هفته.
۴۳. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)، ج ۶، تهران: پیکان.
۴۴. نجمی، ناصر، (۱۳۷۳)، بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی، تهران: انیشتن.
۴۵. وزیری، شاهرخ، (۱۳۸۰)، نفت و قدرت در ایران؛ از قنات تا لوله نفت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: عطایی.
- اسناد و مجلات
- . سازمان اسناد انقلاب اسلامی.
- . مرکز سازمان اسناد موسسه مطالعات و تاریخ معاصر ایران.
- . مجله خواندنیها و نشریات (شرق).